اعطای جایزه نوبل در اقتصاد به پروفسور ادموند فلپس[1]

ابراهیم گرجی* و علیرضا اقبالی**

آکادمی علوم سلطنتی سوئد جایزه نوبل سال ۲۰۰۶ را به پرفسور ادموند فلپس اقتصاددان امریکایی دانشگاه کلمبیا به‌خاطر تحقیقات وی پیرامون رابطه میان آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاستهای اقتصادی و نرخ طبیعی بیکاری اعطا کرد. ادموند فلپس در سال ۱۹۳۳ در شیکاگو به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۵۵ لیسانس خود را از ام هرست کالج و دکتری خود را در سال ۱۹۵۹ از دانشگاه ییل دریافت کرد. چندین سال در دانشگاههای ییل و پنسیلوانیا تحقیق و تدریس کرد و از سال ۱۹۷۱ به دانشگاه کلمبیا پیوست. مطالعه رابطه میان تورم و بیکاری و مطرح شدن نرخ طبیعی بیکاری، بحثی است که از دیرباز با عنوان "منحنی فیلیپس" موضوع تحقیق، مقاله و رساله بسیاری از محققان بوده است. بحثی که در سه دهه پیش یعنی در سال ۱۹۷۶ میلتون فریدمن[2] اقتصاددان آمریکایی دانشگاه شیکاگو به‌خاطر آن جایزه نوبل گرفت. پس از انتشار مقاله فیلیپس در سال ۱۹۵۸، تقابل و مجادله میان کینزینها و کلاسیک-نئوکلاسیکها به شدت به نفع کینزینها شد، بسیاری آن را پایان مکتب کلاسیک-نئوکلاسیک می‌دانستند و در این فضا بود که مقاله فلپس (۱۹۶۷) و فریدمن (۱۹۶۸) در رد مقاله فیلیپس (۱۹۵۸) منتشر شد.

واژه‌های کلیدی: ادموند فلپس، منحنی فیلیپس.

۱. مقدمه

رابطه میان نرخ تورم- بیکاری از مباحث جنجال‌برانگیز اقتصاد کلان طی پنج دهه اخیر است. این رابطه با وجود سادگی ظاهر، در بردارنده فروض مختلفی است که از موارد اختلاف‌نظر در میان مکاتب اقتصادی است. البته به نظر می‌رسد که اختلاف کنونی مکاتب پیرو کلاسیک و کینزی با عنوان کلاسیکهای جدید و کینزینهای جدید تا حدودی کاهش یافته است، در این بین مکتب پولیون همچنان نقش حلقه واسطه را در میان آنها بازی می‌کند. در این مقاله ابتدا به معرفی فیلیپس و مقاله او که سرآغاز چنین مناظره‌ایی است پرداخته می‌شود، سپس به استقبال کینزیها و تعدیلات آنها اشاره می‌شود و در پایان طرح نظر منتقدان و طرفداران آن ارائه می‌شود.

---

* دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

** عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور و دانشجوی دکتری دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

1. Edmund Phelps
2. Milton Friedman

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

البان دبلیوفیلیپس[1] در نیوزیلند به دنیا آمد و در استرالیا شروع به کار کرد. او پیش از دهه ۱۹۳۰ در استرالیا مهندس الکترونیک بود و در سال ۱۹۳۷ به بریتانیا مهاجرت کرد. سپس در جنگ دوم جهانی شرکت کرد و توسط نیروهای ژاپنی به اسارت گرفته شد. فیلیپس پس از جنگ و در پایان اسارت به لندن بازگشت و در دپارتمان جامعه‌شناسی مدرسه اقتصادی لندن (LES)[2] پذیرفته شد. پس از آن به اقتصاد علاقمند شد و با توجه به مهارتهای مهندسی خویش، دستگاه فیلیپس[3] را طرحی کرد که در حقیقت یک مدل هیدرولیک برای تشریح اقتصاد کینزی بود که در مقاله‌ای در سال ۱۹۵۰ آن را منتشر کرد.[4] فیلیپس پس از آن به عضویت هیئت علمی گروه آمار مدرسه اقتصادی لندن درآمد و این جایگاه را تا سال ۱۹۶۷ حفظ کرد و پس از آن به دانشگاه ملی استرالیا پیوست. کارهای بعدی فیلیپس در زندگی علمی بیشتر بر روی تئوری کنترل و بهینه، مدلهای میانگین متحرک، تخمین پارامترها در معادلات دیفرانسیل تصادفی و تکنیکهای سری زمانی و کاربرد آنها در اقتصادسنجی بود اما همان‌طور که گفته شد آنچه برای وی شهرت جهانی به ارمغان آورد طرح مقاله‌ای در مورد رابطه میان بیکاری و نرخ تغییرات در دستمزد پولی بود که در سال ۱۹۵۸ آن را منتشر کرد.[5]

۲. جشن کینزینها

مهم‌ترین اختلاف کینزیها و کلاسیکها در علل بروز رکود اقتصادی و نتایجی نظیر بیکاری بود. کلاسیکها سرچشمه این بحران را نپذیرفتن قواعد بازار رقابت می‌دانستند. آنها معتقد بودند که ریشه بیکاری اخیر مربوط به بالا بودن دستمزدها است که حضور و دخالت اقتصادی دولت آن را شدت خواهد بخشید. در حالی که کینزیها اعتقاد داشتند ریشه بیکاری به دلیل کمبود تقاضای مؤثر است. کینز بر خلاف "قانون سی"[6] معتقد بود که آنچه تولید را تعیین می‌کند تقاضای مؤثر است. بنابراین با توجه به پایه نظری معتقد بود که در شرایط اشتغال ناقص، تقاضای مؤثر است که میزان تولید حقیقی و اشتغال را تعیین می‌کند. وی همچنین معتقد بود که با اعمال سیاستهای طرف تقاضا هرگاه موجب افزایش تقاضای کل شویم، به‌طوری که تولید از اشتغال کامل فزونی یابد، در پی آن تورم اتفاق می‌افتد زیرا امکانات جامعه بیش از اشتغال کامل را اجازه نداده بنابراین تورم ایجاد می‌شود.

کینزیها اعتقاد دارند که تورم به وجود آمده یا شکاف تورمی، نه به صورت مستقیم بلکه به صورت غیرمستقیم سبب کاهش شکاف یاد شده می‌شود. آنها معتقدند که این پدیده موجب

1. Alban W. Phillips
2. London School of Economics
3. Phillips Machine
4. Phillips, Alban W. (1950), "Mechanical Models in Economic Dynamics", *Economica*, July.
5. Phillips, A.W. (1958), "The Relation Between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rate in the United Kingdom, 1861-1957", *Economica*, November.
6. Say's Law

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

افزایش نرخ بهره و کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود. از سوی دیگر بـه کـاهش ارزش اوراق حقیقـی و پول و در نتیجه داراییها منتهی می‌شود که خود کاهش مصرف، تشـویق واردات و کـاهش صـادرات را در پی خواهد داشت. همچنین شکاف تورمی ممکن است توزیع مجدد را به نفـع صـاحبان سـود و به ضرر دستمزد کارگران تغییر دهد که این مسئله موجـب کـاهش تقاضـای کـل مـی‌شـود.بنـابراین به‌طور خلاصه هر چه اقتصاد به سوی اشتغال کامل گام بر می‌دارد سیاستهای طرف تقاضا بـا افـزایش قیمتها همراه با افزایش تولید روبرومی‌شود. از سوی دیگر افزایش تولید، افزایش اشـتغال و در نتیجـه کاهش بیکاری را در پی خواهد داشت. نتایج منحنـی فیلیـپس کـه حرکـت معکـوس رونـد قیمتهـا و بیکاری را با داده‌های آماری حدود یک قرن تأیید می‌کرد با خود جشن و شادی به اردوگاه کینزیهـا به ارمغان آورد، به‌طوری که آنان نتایج منحنی فیلیپس را پایان مناقشات خود با کلاسیکها و پیـروزی خود دانستند.

از سوی دیگر یکی از پایه‌های اساسی مکتب کلاسیک بر جدایی متغیرهای پولی و حقیقـی بنـا شده بود. مسئله‌ای که پاتینکین[1] (۱۹۵۶) آن را دوگانگی کلاسیکی نامید. بر اساس این اصل پـول بـه عنوان یک متغیـر اقتصـادی، تـأثیری بـر متغیرهـای واقعـی اقتصـاد نظیـر تولیـد و اشـتغال نـدارد و در درازمدت خنثی است. این دیدگاه الهام گرفتـه از نظـرات هیـوم[2] در مـورد پـول، بـر دو نکتـه تأکیـد داشت که تغییر در حجم پول بر متغیرهای پولی اثرگذار است و تأثیری بر متغیرهـای حقیقـی اقتصـاد ندارد نظیر اینکه مردم چقدر کار، مصرف و تولید می‌کنند. اما نتایج مقاله فیلیپس بر باطل بـودن ایـن نظریه تأکید داشت. به این ترتیب با تأکید بر منحنی فیلیـپس مـی‌تـوان تصـور کـرد کـه اعمـال یـک سیاست پولی انبساطی به افزایش تقاضای کل منجر می‌گردد که بـه دنبـال آن تـورم بـه عنـوان یـک متغیر پولی افزایش می‌یابد و سبب کاهش نرخ بیکاری به عنوان یک متغیر حقیقی می‌شود.

پس از انتشار مقاله فیلیپس و طرح منحنی مشهور او، کینزینهـا توانسـتند ایـن مـدل کینـزی را بـا شواهد تجربی نیز ببینند و آن را به عنـوان یـک واقعیـت ارائـه دهنـد. بنـابراین لیپسـی[3] (۱۹۶۰)، پـل ساموئلسن[4] و سولو[5] (۱۹۶۰) منحنی فیلیپس را در بنای کینـزی خـود وارد کردنـد. از نظـر کینزینهـا دومین هدفی که می‌توان از طریق فیلیپس به‌آن رسید، تشریح تورم است. بسیاری از کینزیهـا بـر ایـن باور بودند که نظریه کینزی یک تئوری رکودی است که نمی‌تواند به آسانی به شرایط تورمی منتقـل شود. از آنجایی که به نظر می‌رسد افزایش دستمزدها با افزایش سطح عمومی قیمتها هم راستا باشد و در قالب تورم ناشی از فشار هزینه می‌تواند از علل تـورم محسـوب شـود، جـایگزینی تـورم بـه جـای افزایش دستمزدها قابل اغماض است. از سوی دیگر از دیدگاه سیاسـتگذاری، نـرخ تـورم مـی‌توانـد

1. Don Patinkin
2. Hume
3. R. G. Lipsey
4. P. Samuelson
5. Solow

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

بیشتر به عنوان یک متغیر هدف مورد توجه قرار گیرد، بنابراین تلاش در این مورد با مقاله ساموئلسن و سولو (۱۹۶۰) آغاز شد.

۳. حمله منتقدان و طرح نرخ طبیعی بیکاری

البته مخالفان مقاله فیلیپس پس از انتشار آن به او پاسخ دارند اما مشخص بود منحنی فیلیپس سالها با این بادها نخواهد لرزید. اولین حمله و جواب محکم به مقاله فیلیپس توسط قهرمان کنونی ما یعنی فلپس(۱۹۶۷) صورت گرفت. برای توضیح بیشتر باید اشاره داشت که در واقع فلپس دیدگاه رایج سالهای دهه ۱۹۶۰ را براساس وجود یک رابطه باثبات بین بیکاری و تورم که با عنوان منحنی فیلیپس شناخته شده بود، مورد چالش قرار داد. وی مدل جدیدی را برای توضیح رابطه بین تورم و بیکاری که با عنوان "منحنی فیلیپس انتظارات الحاقی شناخته شده است" تبیین کرد. بر اساس این دیدگاه تورم بستگی به بیکاری و انتظارات تورمی خواهد داشت. او اظهار کرد که دیدگاه اولیه فیلیپس به این حقیقت توجه نداشته است که مصرف‌کنندگان و صاحبان صنایع در یک شرایط وجود اطلاعات ناقص عمل می‌کنند، در نتیجه نرخ بیکاری در بلندمدت توسط تورم تحت تأثیر قرار نگرفته بلکه فقط توسط عملکرد بازار کار مشخص خواهد شد. بنابراین کاهش نرخ بهره یا مالیاتها برای افزایش اشتغال موقتی بوده ولی در بلندمدت به تورم بیشتر خواهد انجامید. به‌علاوه، سیاستهایی که امروز سبب کاهش تورم شود، موجب پیدایش انتظارات تورمی کمتری شده و از این طریق برای اتخاذ سیاستهای آینده نیز مفید خواهد بود. پس به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که سیاستهای تثبیتی فقط باعث عمیق‌تر شدن نوسانات کوتاه‌مدت در بیکاری می‌شود.

فلپس نشان داد که چگونه سیاستهای تثبیتی در آینده بستگی به تصمیمات سیاستی امروز داشته، چگونه تورم کنونی منتهی به انتظارات تورمی در آینده شده و در نتیجه سیاستگذاریهای آتی را راحت تر خواهد نمود.

یک سال بعد فریدمن (۱۹۶۸) در جبهه مخالف به وی ملحق شد. آنها ارتباط میان تورم و بیکاری را یک توهم می‌دانستند. از نظر آنها می‌توان تصور کرد که افزایش سطح قیمتها و تورم انگیزه‌ای برای افزایش تولید باشد اما این مسئله تا زمانی است که مردم نتوانند قیمتها را پیش‌بینی کنند. پس از پیش‌بینی قیمت از سوی نیروی کار، تورم به عنوان انگیزه افزایش تولید، اثر خود را از دست خواهد داد (فریدمن، ۱۹۷۵). به این ترتیب آنها انتظارات را در مطالعات منحنی فیلیپس وارد کردند و تا امروز هر محققی که قصد داشته باشد در خصوص منحنی فیلیپس تحقیق کند، ابتدا باید تکلیف خود را با انتظارات، نوع آن و برداشت حاصل از آن روشن کند. نظرات فلپس و فریدمن سبب شد که روح تازه‌ای در مخالفان مکتب کینزی چه طرفداران فریدمن یا پولیون و چه طرفداران کلاسیکهای جدید دمیده شود.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

بر اساس نظر فلپس و فریدمن اشتباه فیلیپس این بود که وی تفاوتی میان تغییرات پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده قائل نمی‌شد. امکان دارد که کارگران پس از هر انبساط پولی به کندی تشخیص دهند که قیمتها در حال افزایش هستند و آنها در واقع دستمزدهای واقعی پایین‌تری دریافت می‌کنند. آنها ممکن است قرارداد ثابتی داشته باشند و به این دلیل نتوانند در مورد بالاتر بردن دستمزدها دوباره مذاکره کنند، حتی اگر افزایش قیمت را نیز درک کنند. تمام اینها به نفع کارفرمایان است و آنها را ترغیب می‌کند که کارگران بیشتری را به کار گمارند اما کارگران را نمی‌توان به مدت طولانی اغوا کرد و به محض اینکه موفق شدند تا در مورد بازگرداندن مزدهایشان به نرخ واقعی قبلی قرارداد ببندند، محرک اشتغال برای همیشه از بین می رود. به نظر آنها در بلندمدت توهم پولی از میان خواهد رفت. بیکاری تابعی از متغیرهای حقیقی نظیر سیاستهای رشد و عرضه و تقاضای نیروی کار است. ممکن است که یک سیاست انبساط پولی به صورت موقت بتواند سبب رونق شده و نرخ بیکاری را کاهش دهد اما در بلندمدت نرخ بیکاری به نرخ بیکاری طبیعی که به وسیله نیروهای نهادی تعیین می‌شود بازمی‌گردد. در این شرایط برای در اغوا نگاه داشتن مردم در هر دوره نیاز است که نرخ تورم را بالا و بالاتر نگه داشت. به عبارت دیگر برای کاهش نرخ بیکاری در پایین‌تر از نرخ طبیعی آن، میزان تورمی با شتاب مداوم نیاز است که در بلندمدت اعمال چنین سیاستی امکان‌پذیر نیست.

در مجموع و در رابطه با این دستاورد باید اشاره کرد که در دهه ۱۹۶۰ فلپس همراه با فریدمن تلاش کرد تا مفهوم نرخ طبیعی بیکاری[1] را ابداع کند. نرخ طبیعی تورم با عنوان نرخ طبیعی بیکاری بلندمدت[2] یا نرخ بیکاری تورمی بدون شتاب[3] (NAIRU) نامیده می‌شود.

مفهوم نرخ طبیعی بیکاری بلندمدت این است که اگر بیکاری پایین‌تر از این نرخ طبیعی قرار گیرد، در آن‌صورت تورم افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر اگر بیکاری بیش از نرخ طبیعی شود، تورم کاهش خواهد یافت. البته از دستاوردهای دیگر فلپس می‌توان به " قانون پس‌انداز طلایی"[4] اشاره داشت. این قانون به این موضوع اشاره می‌کند که امروز چه مقدار باید خرج شود و چه مقدار باید برای نسلهای آینده پس‌انداز شود. در واقع او به رابطه مبادله اقتصادی[5] نگاه کرده و نشان داد که به تعویق انداختن مصرف در کوتاه‌مدت برای تأمین مالی کردن تحقیقات، آموزش، همچنین سایر سرمایه‌گذاریهای تجاری می‌تواند در بلندمدت موجب بهبود شرایط اقتصادی شود. در واقع او به‌دنبال کار جدیدی بود که توسط سولو در مبحث رشد صورت گرفته بود و در اصل تحقیقات خود را در این زمینه بر نظریه رشد نئوکلاسیک متمرکز کرده بود. در نتیجه در سال ۱۹۶۱ مقاله

1. Natural Rate of Unemployment
2. Lon-Run Rate of Unemployment
3. Nonacceleratory Inflation Rate of Unemployment
4.Golden Rule Saving Rate
5. Economic Trade-off

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

معروفی با عنوان "نرخ پس‌انداز قانون طلایی" منتشر کرد که یکی از دستاوردهای مهم او در علم اقتصاد است. البته وی مقالاتی در زمینه‌هایی نظیر اقتصاد پولی یا تعادل ریکاردویی منتشر کرده است اما کار اصلی و شگرف وی پیرامون رابطه میان تورم و بیکاری در منحنی فیلیپس و در بلندمدت است. این مسئله در بیانیه آکادمی سوئد نیز چنین آمده است: کاری را که فلپس در سالهای ۱۹۶۰ انجام داده است فهم ما را از رابطه بین آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاستهای اقتصادی عمیق‌تر کرده است.

او در این موضوع تشخیص داده بود که تورم نه‌تنها به بیکاری بستگی دارد بلکه به انتظارات واحدهای تولیدی و کارفرمایان راجع به افزایش قیمت و دستمزد هم بستگی خواهد داشت. همچنین نشان داده که یک نرخ بیکاری تعادلی و حقیقی وجود دارد که در آن نرخ واحدهای تولیدی دستمزدهای کارگران را دقیقاً برابر با متوسط دستمزدی که پیش‌بینی می‌شود در کل اقتصاد افزایش یابد، افزایش خواهند داد. در ادامه آکادمی سوئد اشاره کرده است که یافته‌های فیلیپس بر روی تصمیمات نرخ بهره بانکهای مرکزی تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در واقع قبل از فیلیپس و فریدمن بسیاری از اقتصاددانان عقیده داشتند که این امکان وجود دارد که اگر بانک مرکزی نرخ بهره را کم کند و تورم بیشتری را بپذیرد، آنگاه به‌صورت دائم می‌تواند بیکاری را کم کند اما فیلیپس و فریدمن در تحقیقات جداگانه‌ای به این نتیجه رسیدند که این سیاستهای محرک در کاهش نرخ بهره در نهایت بدون اثر بوده و بیکاری به سطح نرخ طبیعی خود باز خواهد گشت و در اقتصاد با تورم بالاتری شکل خواهد گرفت.

به رغم اینکه بیش از ۴۰ سال از ارائه این نظریه می‌گذرد ولی بسیاری از مدلهای پیش‌بینی کلان اقتصادی همچنان به نوعی در حول و حوش نرخ بیکاری طبیعی ساخته می‌شوند، به‌طوری‌که تصمیمات سیاستی پولی که امروزه گرفته می‌شود، همچنان تحت‌تأثیر کارهای فیلیپس قرار دارد.

۴. جمع بندی

در واقع کار فلپس فهم ما را در رابطه با علل افزایش همزمان تورم و بیکاری در سالهای ۱۹۷۰ بالا برده است. وی دیدگاه ما را در خصوص وجود رابطه بین اشتغال کامل، ثبات قیمتها، رشد سریع اقتصادی و تمام آن چیزهایی که اهداف محوری هر سیاست اقتصادی روشن می‌باشد، بهبود بخشیده است. تجزیه و تحلیلهای فیلیپس آثار غیر قابل انکاری بر روی نظریه اقتصادی، همچنین سیاستگذاریهای کلان اقتصادی داشته است. در واقع بانکهای مرکزی دیگر این ایده را قبول ندارند که تغییرات در نرخ بهره می‌تواند در بلندمدت بر روی بیکاری اثر بگذارد. در مقابل، آنها توجه خود را بر روی کنترل تورم متمرکز کرده‌اند. یک ابزار سیاستی این است که اگر نرخ بیکاری پایین‌تر از سطح بلندمدت آن باشد، بانک مرکزی به احتمال زیاد نرخ بهره را افزایش خواهد داد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

منابع

Friedman, Milton (1975), *Unemployment versus Inflation?*, Institute of Economic Affairs.

Lipsey, R. G. (1960), "The Relationship Between unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rate in the UK 1862-1957: A Further Analysis", *Economic Journal*, Vol. 27, pp. 1-31.

Phelps, S. Edmund (1967), "Philips Curve, Expectations of Inflation and Optimal Unemployment Over Time", *Econometrica,* August.

Phillips, Alban W. (1950), "Mechanical Models in Economic Dynamics", *Economica*, Vol. 018, pp. 123-156.

Phillips, Alban W. (1958), "The Relation Between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rate in the UK 1862-1957", *Economic Journal*, Vol. 25, November, pp. 1-24.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-16]